



فیلسوف عاشق خدا

آشنایی با نظام فکری بوناونتورا، فیلسوف ایتالیایی قرن سیزدهم میلادی، می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای ورود به جهان اندیشه مسیحی قرون وسطا که یکی از مبانی‌های شکل‌دهنده تفکر غرب است...

آشنایی با نظام فکری بوناونتورا، فیلسوف ایتالیایی قرن سیزدهم میلادی، می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای ورود به جهان اندیشه مسیحی قرون وسطا که یکی از مبانی‌های شکل‌دهنده تفکر غرب است؛ فیلسوفی که با ترکیب آگاهانه فلسفه یونان و کلام و عرفان مسیحی، نظام فکری منسجمی از این آموزه‌ها ایجاد کرد. او با طرح مسئله عشق و پیوند دادن آن به خداشناسی، خداوند را عین عشق می‌داند.

او در بحث خداشناسی بر عقلانیتی اشرافی تکیه می‌کند و در بحث جهان‌شناسی نیز خدا را به‌عنوان علت فاعلی، مثالی و غایی، می‌شناساند و در نهایت در بحث انسان‌شناسی هم، انسان را به‌عنوان موجودی که دارای قوه نطق است، معرفی می‌کند. از آثار وی می‌توان به «رساله سیر نفس به سوی خدا» اشاره کرد. در واقع، آنچه بوناونتورا به دنبال آن بوده، ترکیب آگاهانه فلسفه، کلام و عرفان مسیحی با یکدیگر است. اخیراً در زبان فارسی کتابی درباره اندیشه‌های این فیلسوف نوشته شده است. آنچه از پی می‌آید، گزارشی است از سخنرانی اکبر حبیب‌اللهی، نویسنده این کتاب، در نشست که چندی پیش در شهر کتاب برگزار شده بود.

در آغاز، حبیب‌اللهی، مقدماتاً به چگونگی مواجهه جامعه ما با تاریخ تفکر غرب اشاره کرد و گفت: مواجهه ما با این تاریخ از زمان حال آغاز می‌شود. بنابراین اندیشمندان عصر حاضر برای ما اهمیت بسیاری پیدا می‌کنند، در حالی که در خود غرب، همین اندیشمندان کنونی، محصول بازخوانش و بازبینی تاریخ تفکر خودشان هستند و مکاتب جدید نتیجه بازگشت آنها به تاریخ اندیشه خودشان بوده است.

وی در بیان مصداقی در این زمینه افزود: تأکید «فوکو» بر اخلاق رهبانیت تحت تأثیر رساله درباره دوستی اندیشمند قرن دوازدهمی به نام «آیرد» است. حبیب‌اللهی در ادامه انگیزه خود را در پرداختن به بوناونتورا نشان دادن این مهم دانست که اندیشه کهنه نمی‌شود و اندیشمند کسی است که دنباله‌رو سنت است بدون اینکه در اسارت آن باشد و به تعبیر دقیق‌تر، متفکر «ممد حیات سنت خویش است». وی در معرفی بوناونتورا گفت: نام اصلی او «جیوانیا فیدنزا» است که در «بابی نوریا» ایتالیا در سال 1217 به دنیا آمد. در 12 سالگی اوست که «فرانچسکو» رئیس فرقه رهبانی «فرانسیسی» از دنیا می‌رود.

وجه تسمیه نام او به معنای «حادثه خوب» است و از داستان زندگی‌اش نشأت می‌گیرد. او در نوجوانی دچار بیماری سختی می‌شود. مادرش نذر «فرانچسکو» می‌کند که شفا یابد و او نیز از چنگ بیماری می‌رهد و به بوناونتورا ملقب می‌شود. اینگونه است که عشق به «فرانچسکو» در نهاد او رسوخ می‌کند. او در سن 17 سالگی وارد دانشگاه پاریس می‌شود و به تحصیل فنون آزاد تحت شاگردی «الکساندره‌الکسیس» و «جان‌بکام» و «اودیس ریوت» می‌پردازد؛ اما تأثیر او از «هالکسیس» بیشتر است. او «هفتمین» رئیس فرقه «فرانسیسی» می‌شود و به جای فرانچسکوپی می‌نشیند که هیچ اعتقادی به «نظر» نداشت و تنها عشق را عامل رستگاری می‌دانست.

به‌نظر سخنران، نهضت ترجمه‌ای که از آثار فیلسوفان مسلمان در اواخر قرن دهم آغاز شده و در اواسط قرن دوازدهم به اوج خود رسیده بود، باعث شد که این آموزه‌ها وارد دنیای مسیحیت شود. ابتدا پاپ حکم تکفیر این آموزه‌ها را داد اما در ادامه، حیات خود را در گرو پذیرش و تعدیل آن دانست. «بوناونتورا» در نظام رهبانی فرانسیسی، برای نخستین‌بار مباحث نظری را وارد این فرقه کرد و این فرقه برای نخستین‌بار صاحب کرسی استادی دانشگاه پاریس شد. او در اکتبر 1259 به کوه «آلورن» می‌رود تا شاید همچون فرانچسکو، دچار خلصه و جذبه شود و در همان‌جاست که رساله «سر نفس به سوی خدا» را می‌نویسد. او در سال 1482 مقدس خوانده شده است.

حبیب‌اللهی در ادامه اظهار داشت: آثار بوناونتورا به 5 قسمت تقسیم می‌شود: رسائل فلسفی و کلامی، تفسیرها، رسائل عرفانی، رسائل مربوط به نظام فرانسیسی و مواعظ. وی در توضیح خداشناسی این فیلسوف گفت: بوناونتورا به سبب جهان‌بینی عرفانی و نوافلاطونی‌اش که تحت تأثیر «اگوستینوس» و «دیونیزیوس» مجهول بود، به دنبال اثبات وجود خدا از طریق براهین جهان‌شناختی و استدلال‌های صرف منطقی نبود. از نظر او برای نفوسی که همچنان پاک و منزّه باقی مانده‌اند، خودشناسی، خداشناسی است. انسان‌ها با تعمق درون خودشان به خدا می‌رسند. کمال نامرئی خدا، از زمان آفرینش جهان از طریق آثارش مشهود است، به‌نحوی که آنهایی که نمی‌خواهند به این مسئله توجه کنند و از اینکه او را در آفرینش ببینند و دوست داشته باشند و مقدس شمارند، امتناع می‌کنند، هیچ بهانه‌ای ندارند. آنها نمی‌خواهند از ظلمات عبور کنند تا به نور حقیقی خدا برسند.

به گفته نویسنده کتاب فلسفه بوناونتورا، فلسفه عشق، از آنجا که زندگی این فیلسوف به 2 دوره دانشگاهی و رهبانی تقسیم می‌شود، براهینی هم برای اثبات وجود خدا دارد. این فیلسوف بین وجود «بنفسه» یعنی خدا و وجود «بالغیر» تفاوت قائل می‌شود. موجود بالغیر فناپذیر و متغیر است و در نتیجه نیازمند به وجود مطلق و بنفسه که به وجود دیگری محتاج نیست است. استدلال دیگر او اینگونه است که نمی‌توان قضیه‌ای صادق‌تر از این قضیه یافت که «یک چیز برخودش حمل شود». در این برهان خداوند وجود حقیقی و آنچه واقعا «هست» دانسته می‌شود.

بنابراین هنگامی که از خدا به «وجود» یاد کنیم، همین اطلاق مساوی وجود داشتن اوست. بوناونتورا معتقد است که صادق‌ترین قضیه آن است که «محمول عین موضوع» باشد که می‌توان آن را در مورد قضیه «خدا هست» مشاهده کرد که محمول عین موضوع است؛ زیرا وجود خدا عین خود است. استدلال دیگر او بر این قضیه مبتنی است که «بهترین، بهترین است». هیچ انسانی نمی‌تواند از این ناآگاه بوده و آنرا نادرست بداند. این نشان می‌دهد که بهترین، کامل‌ترین وجود است و اگر کامل‌ترین باشد باید که آن وجود، وجود بالفعل باشد. پس اگر بهترین است «بهتر، هست» و اگر «خدا، خداست» بنابراین «خدا، هست».

بوناونتورا به عنوان یک فیلسوف دیندار بر خلاف افلاطون و فلوپین معتقد است که «خلق از عدم» صورت گرفته است. بر این اساس و در نتیجه خدا دارای جوهری سرمدی، بسیط و نامحدود است. بنابراین عالم، حادث است اما بوناونتورا با این سؤال دست به گریبان است که اگر خلقت دفعی است و خلق از عدم صورت گرفته، پس سیر حوادث و رویدادها در آفرینش از کجا آمده است؟ حبیب الهی در بیان پاسخ این فیلسوف جواب گفت: خداوند «عقول بذری» را دفعتا خلق کرده است و این عقول در شرایط خاص با عواملی مشخص ظاهر می‌شوند. در بحث انسان‌شناسی، بوناونتورا، انسان را دارای نفس و نفس را تصویر الهی می‌داند با این تفاوت که نزد او، هم نفس و هم بدن دارای صورت و ماده‌اند و به عنوان «دو جوهر» به هم پیوسته‌اند. اما پرسش دیگر این است که اگر نفس تصویر خداست، پس تفاوت آن با خدا در چیست؟

بوناونتورا می‌گوید: نفس متشکل از ماده و صورت است و هر جا که ماده باشد انفعال و نقص نیز وجود خواهد داشت اما خداوند بری از هر نوع نقص و کاستی است. در معرفت‌شناسی نیز این فیلسوف عارف، همچون ابن‌سینا معتقد است که نفس ابتدا «لوح سفید» است و پیش از تجربه واحد چیزی نیست. او مراتب عقل را می‌پذیرد اما تمام شناخت را ماحصل حس، تحلیل و عقل نمی‌داند و معتقد است که شناخت واقعی زمانی اتفاق می‌افتد که اشراق نور الهی، رخ دهد. بنابراین نظر، فکر ما و تمام موجودات متحرک و ناپایدار است و از این رو معرفت قطعی از چنین جهانی حاصل‌شدنی نیست. از آنجا که حقیقت مطمئن و قطعی را نمی‌توان در جهان متغیر و ناپایدار یافت، بنابراین باید آن را از چیزی که خود پایدار و نامتغیر است، دریافت کرد. این است که راه حل شناخت چیزی جز اشراق الهی نخواهد بود. به گفته این سالک عشق، خواندن بدون حظ، تفکر بدون پرستش، تحقیق و بررسی بدون حیرت، مشاهده بدون سرور، عمل بدون تقوا، معرفت بدون عشق، درک بدون فروتنی و جد و جهد بدون لطف الهی، هیچ‌یک کافی نیستند.

به گفته این پژوهشگر، «تشابه» بین کتاب مقدس، کتاب آفرینش و کتاب انسان اتفاقی است که برای اروپای قرن 12 افتاده است. بوناونتورا نیز به دنبال یافتن این تشابهات است. او مرحله اول موجودات را «سایه» خدا می‌داند که حیات ندارد، دومین مرحله «نشان» خداوند است زیرا حیات دارند و سومین مرحله «تصویر» خداست که انسان و نفس اوست و چهارمین مرحله، مرحله‌ای است که انسان براساس لطف الهی نفسش به خداوند شبیه می‌شود.